نگاهى دوباره به انتظار (3(

مجيد حيدرى‏نيك

انتظار، سهم چشماني است كه رو به آفتاب زيسته‏اند؛ سهم دستاني است كه شبگاهان، در وسعت نيايش، به جانب آسمان ريشه دوانيده‏اند، سهم دل هايي كه چون كبوتران خونين بال، در بي نهايتيِ سرخ جاودانه تپيده‏اند؛ گام‏هايي كه چون جنون گردباد، واژگون رقصيده‏اند تا تنهايي خاك را با آسمان در ميان نهاده باشند.

منتظران، مجنون زادگان ليلاي وجودند؛ عاشقاني دل سوخته كه لب به زمزمه‏تر كرده‏اند و در دل، شور و شوق و اميد پرورانده‏اند و پاي افزاري از صبر و شكيب ستانده‏اند تا خستگي راه، مجال‏شان ندهد كه به ((ماندن)) بينديشند كه بايد ((رفت)) تا به ((راه)) پيوست؛ چرا كه ((رفتن))، به راه مي‏پيوندد و ((ماندن))، به ركود.(1)

آري، حركت، رهاورد طبيعي انتظار است. آنان كه عظمت دروني خويش را يافته‏اند، آنان كه ابراهيم گونه سرود (( إنّي ذاهب إلي ربّي سيهدين ))(2) را سر مي‏دهند، آنان كه يافته‏اند حركت و تلاش به هدايت مي‏انجامد، و چه شيرين، جرعه جرعه از هدايت‏هاي مستمر حق بهره‏مند مي‏شوند.

آنان، با تمام وجود، روي خود را به آسمان دوخته، نداي (( إنّي وجّهت وجهي للّذي فطر السماوات والأرض ))(3) را زمزمه مي‏كنند و اين گونه ظهور هاديِ امّت را به انتظار مي‏نشينند.

اشاره: در نوشتار پيشين، چهار مورد از محورهاي مبحث انتظار (حقيقت، ضرورت، ابعاد، مباني انتظار) مورد باز كاوي قرار گرفت. در اين نوشتار، از زواياي ديگر، بايسته‏ها و رهاورد و پايان انتظار را مورد بررسي قرار مي‏دهيم.

قدس سرهم- بايسته‏هاي انتظار

اصولاً، كسي كه در انتظار است، بي تفاوت و بي خيال نيست. حضرت يعقوب‏عليه السلام منتظر يوسف‏عليه السلام بود، ولي بيكار نبود. به فرزندان‏اش گفت: برويد و به دنبال يوسف و برادرش بگرديد و از روح خدا نا اميد نشويد.)).(4) نيز، همين تعبير در مورد حضرت مهدي(عج) وارد شده است: ((منتظر فرج باشيد و از روح خدا نااميد نشويد)).(5) بنابراين، فرزندان انتظار، آداب و وظايفي را دنبال مي‏كنند؛ چون، اين خاصيّت انتظار است كه بر حالت و رفتار و عمل منتظر تأثير مي‏گذارد. اينك، به تعدادي از اين وظايف اشاره مي‏شود.

يكم - اقبال‏

آنان كه از تدبّر بهره گرفته‏اند، از كنار حادثه‏هاي پيش پا افتاده، به سادگي نمي‏گذرند؛ زيرا، دريافته‏اند كه در كنار هر اتّفاقي هر چند كوچك، درسي و اندرزي وجود دارد. امام كاظم‏عليه السلام هم به اين مسئله اشاره دارند: ((ما من شي‏ء تراه عينك إلاّ و فيه موعظة؛(6) هر آن چه چشمان تو آن را مي‏بيند، در آن، موعظه و پند و اندرزي است.)).

آنان كه به زندگي خود و ديگران توجّه ويژه‏اي دارند، دست هدايت مهدي فاطمه‏عليها السلام را در هدايت خودشان و ديگران، به خوبي مشاهده مي‏كنند و مساعدت‏هاي پيدا و پنهان محبوب را لمس، و حضور مهربان او را احساس مي‏كنند. آنان، به او، رو مي‏آورند و او را صدا مي‏زنند و مي‏خوانند: ((إنّا توجّهنا واستشفعنا و توسَّلنا بك إلي الله...)).(7)

بايد دانست در معنا و مفهوم اقبال و رو آوردن، دو نكته نهفته است:

1- رو آوردن و دل دادن به محبوب است، به خاطر بزرگي و جمال و هيبت و شعور و يافتن تمامي خواسته‏ها و آرزوها در وجود او تا بدين وسيله از راه و منش او پيروي كند و راه‏هاي صعب العبور و پر پيچ و خم را با او به سر منزل مقصود برساند.(8)

اقبالِ به مهدي، اين معنا را با خود دارد. براي رسيدن به اين غايت، چند عنصر دخيل است: عنصر شناخت؛(9) تجربه‏ي محبّت و عنايت، تجربه‏ي ضعف‏ها و محدوديّت‏ها در ديگران؛ تجربه‏ي بن بست‏ها و احساس تنگناها.

شناخت‏

آشكار است كه اقبال قلبي، از شناخت و احساس محبّت مايه مي‏گيرد. از اين رو، مهم‏ترين وظيفه‏اي كه هر شيعه‏ي منتظر بر عهده دارد، كسب معرفت نسبت به وجود مقدّس امام و حجّت زمان خويش است. اين موضوع، تا بدان درجه از اهمّيّت قرار دارد كه در روايات بسياري، اعم از شيعه و سنّي، مطرح شده است.

تجربه‏ي محبّت و عنايت از محبوب و ضعف و محدوديّت از ديگران‏

آنان كه در اين هستي، محبوب‏ها و رهبران ديگر را تجربه كرده‏اند و به ضعف‏ها و محدوديّت‏ها و پَستي‏ها و زشتي‏هاي آنان واقف شده‏اند، وقتي از زبان وحي مي‏شنوند كه ((وليّ، به ما، مهربان‏تر(10) و آگاه‏تر از خودمان است))، ديگر تمام توجّه‏اش به او معطوف مي‏شود تا جايي كه در كوچك‏ترين رفتارش، حتّي صدقه دادن‏اش،(11) او را بر خودش مقدّم مي‏دارد و پيش از اين كه به سلامتي خود فكر كند، تندرستي و رفع بلا از او را خواهان است تا جايي كه او را بر وجود خود حاكم مي‏كند و نسبت به خودش اَوْلي مي‏داند.(12)

چه طور مي‏شود آن مهربانِ غايب را دوست نداشت، در حالي كه او، نسبت به ما، مهربان و سبب دفع بلاها و گرفتاري‏ها است(13) و ايمني بخش اهل زمين است(14) و در غم ما، غمگين، و از شادي ما، شادمان مي‏گردد و در فكر وضعيّت شيعيان است، اگرچه در مشرق و مغرب زمين باشند.(15)

تجربه‏ي بن بست‏ها و احساس تنگناها

توجّه به مهدي‏عليه السلام تجربه‏ي بن بست‏ها و احساس تنگناها را مي‏خواهد. براي كسي كه دنيا، نزد او، هنوز وسعت دارد، در خيمه‏ي مهدي (عج) جايي نيست. كسي كه به مال و ثروت و همسر و فرزند و... وابسته است و تعلّق دارد، در خيمه‏ي مهدي فاطمه‏عليها السلام جايگاهي ندارد.

((بايد دانست كه اموال و اولاد، فتنه نيستند. اين تعلّق وابستگي است كه فتنه است. مَثَل مال و انسان، مَثَل آب و كشتي است. اگر آب بيرون از كشتي باشد، وسيله‏ي خوبي براي حركت كشتي است، امّا اگر داخل كشتي شود، سبب هلاكت است. مال هم اگر بيرون از دل باشد، مَركَبِ خوبي است، ولي اگر داخل دل باشد، باعث هلاك است.)).(16)

اساساً، زهد، آزادي است، آزادي از هر آن چه رنگ تعلُّق به خود گيرد. حافظ مي‏گويد:

غلام همّت آنم كه زير چرخ كبود زهر چه رنگ تعلُّق پذيرد، آزاد است‏

منتظر مهدي(عج) آزاد مردي است كه دادن‏ها و گرفتن‏ها، در وجود او موجي ايجاد نمي‏كند.(17)

منتظرِ مهدي فاطمه‏عليها السلام به دنيا قانع نيست، بلكه جايگاه بلندتري را طالب است؛ چون، در چشم تيزبين او، دنيا، بد نيست، بلكه دنيا، كم است.(18)

كسب آبرو از محبوب‏

معناي ديگري كه در مفهوم اقبال وجود دارد، روي آوردن به خاطر حضور در كنار محبوب است تا با اين حضور و انتساب، كسب آبرو كند. وجاهت و شرافت و مقبوليّتي را كه هرگز نمي‏توانسته به طور طبيعي كسب كند، بدين وسيله به دست مي‏آورد.

اساساً، انسان‏ها، در زندگي‏شان، به دنبال پيدا كردن يك وجهه و موقعيّت اجتماعي خوبي هستند و تمام تلاش خود را در اين زمينه انجام مي‏دهند تا به اين هدف ارزش‏مند برسند.

آنان كه به كلاس‏هاي بالاتري راه پيدا كرده‏اند و ارزش‏هاي انساني خود را كشف كرده‏اند و استعدادهاي ويژه و برتر خود را يافته‏اند و به استخراج و بهره برداري از آن مشغول‏اند، آبرومندي و وجاهت را در جاي ديگري دنبال مي‏كنند. آنان، آبرو را در نزد امام حسين‏عليه السلام مي‏جويند و اين دعا را بسيار مي‏خوانند: ((اللهم! اجعلني عندك وجيهاً بالحسين‏عليه السلام في الدنيا والاخرة))(19) و در نتيجه، خدا، خريدارشان مي‏شود: ((إن الله اشتري من المؤمنين)).(20)

وجاهت در حضور حق و در محضر او، براي كساني است كه توجّه از غير او برداشته‏اند. به همين سبب، منتظرِ مؤمن، تمام توجّه و وفاي خود را در اين راه مبذول مي‏دارد و به درجه‏اي از وجاهت مي‏رسد كه ((افضل اهل هر زمان)) لقب مي‏گيرد. ((المنتظرون لظهوره أفضل كلّ زمان...))(21)

دوم - ميثاق‏

(( ... الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون الميثاق ))(22)

فرزند انتظار، با توجّه و اقبال قلبي، ارتباط ميان خود و وليّ و حجّت حق را تحكيم مي‏كند و تا جايي پيش مي‏آيد كه نه تنها توقّعي از او ندارد، بلكه متعهّد مي‏شود تمام دارايي‏هايش، خانواده‏اش، هستي‏اش و تمام آن چه را خدا به او عطا كرده، در راه محبوب به مصرف برساند و اين ميثاق، سرود دائمي او است كه هر روز با وليّ و امام زمان اش تجديد مي‏كند: ((وأبذّلُ مالي و أهلي و نفسي...)).(23) او، مي‏داند آن چه نزد ما مي‏ماند، از بين رفتني است و آن چه نزد ((وليّ)) مي‏ماند، ماندگار و جاويدان است؛ چون، (( ما عندكم ينفد و ما عندالله باق ))(24)

تو مي‏خواهي آن چه را خدا به تو بخشيده، در راه او ببخشي. در واقع، اين بذل و بخشش، به دست آوردن و از تباهي و ضايع شدن دارايي جلوگيري كردن است. اين، حفظ ثروت است و از ديار ثروت و احياي تمام آن چه خدا به انسان عطا كرده. چه طور ممكن است قرض دادن به يك مؤمن، باعث تضاعف و ازدياد آن شود و در راه وليّ خرج كردن و به او سپردن و با او معامله كردن، اين چنين نباشد؟ در واقع، مومنِ منتظر، با اين كار، تجديد بيعت مي‏كند.(25)

براي تجديد بيعت با حضرت صاحب الامر، دعاي عهد، ميثاق نامه‏اي زيبا است. امام صادق‏عليه السلام فرموده‏اند:

هر كس، چهل صباح، اين دعا را بخواند، از ياوران حضرت قائم(عج) خواهد بود. و اگر پيش از ظهور آن حضرت بميرد، خداي تعالي، او را زنده خواهد كرد تا در ركاب آن عزيز، جهاد كند.(26)

انسان، با اين تجديد عهد، متعهّد مي‏شود كه از هر گونه سستي و انحرافي دوري گزيند: ((... براي صاحب امر، غيبتي طولاني است. در اين دوران، هر كسي بايد تقوا پيشه سازد، و چنگ در دين خود زند.)).(27)

اگر مؤمنان به عهد و پيمان و ميثاق با خدا پابند باشند، يقيناً، زمان ظهور فرا خواهد رسيد. چه خوب است به نداي زيبايش در اين زمينه، گوش جان بسپاريم. آن حضرت فرمود:

لو أشياعنا، وفقهم الله لطاعته، علي اجتماع من القلوب في الوفاء بالعهد عليهم لما تأخّر عنهم اليمن بلقائنا...؛(28) اگر شيعيان ما، كه خدا توفيق شان دهد، در راه ايفاي پيماني كه بر عهده گرفته‏اند، همدل مي‏شدند، ميمنت ملاقات ما از ايشان به تأخير نمي‏افتاد.

بنابراين، تا استعداد حضور حضرت را پيدا نكنيم، از فيض ديدار خبري نيست. امام (عج) منتظرآمادگي و تجديد عهد خالصانه‏ي ما هستند كه به همراه آن، سرور و بهجت و رضايت و انس هم خواهد آمد.

سوم - پناه‏

انسان منتظر، وقتي مسئوليّت خود و رسالت سنگين‏اش را دريافت و به اين نتيجه رسيد كه بايد حركت كند - چون، ماندن، گنديدن و پوسيدن است - با مانع‏ها و درگيري‏هايي روبه‏رو مي‏شود. مانع‏ها و درگيري‏هايي كه در همه جا خانه گرفته‏اند و وحشت و غربت و تنهايي را ايجاد مي‏كنند. انسان، در اين هنگام، ناچار بايد به كسي پناه برد تا او را از اين غربت و تنهايي نجات دهد. اينك، اين سؤال در ذهن ايجاد مي‏شود كه ((به چه كسي بايد پناه برد؟ با چه كسي بايد به گفت و گو نشست؟ به چه كسي بايد دل گرم شد؟)).

در پاسخ، بايد گفت، اين انس و دل گرمي، جز به معصوم، و انتظار فرج او نيست.(29) و اين حقيقت، چه خوب در موج كلام مهربان امام سجادعليه السلام آمده است: ((انتظار الفرج من أعظم الفرج؛(30) انتظار فرج، از بزرگ‏ترين گشايش‏ها است)).

سينه‏هايي كه تمام رنج هستي را، تمام دردهاي انسان را، تمام ظلم‏هاي جامعه را شاهد بوده‏اند و همراه هر قطره خون كه از رگ‏هاي مظلومان ايراني و فلسطيني و لبناني و افغاني و... به زمين ريخته، و همراه هر تازيانه كه بر مجاهدي فرود آمده، حضور داشته‏اند و اين گونه در برابر همه‏ي مردم و همه‏ي هستي، خود را مسؤول مي‏دانند، چاره‏اي جز پيوند با مهدي فاطمه(عج) ندارند.

چهارم - توسل‏

وادي عشق، بسي دور و دراز است، ولي‏ طي شود جاده صد ساله به آهي، گاهي‏ (اقبال لاهوري)

اي عزيز فاطمه! ما، غفلت كرديم و متوجّه نشديم و غافلانه و جاهلانه، تو، آن يوسف عزيز را، بدون اين كه حتّي ثمن بخسي نصيب مان شود، از دست داديم و اينك، در هجران تو، كنعان زندگي ما، در خشك سالي سوزان، فرو رفته است و زندگي بر ما سخت شده است و با شرمندگي، دست تمنّا به سوي تو گشوده‏ايم و عرضه مي‏داريم: ((يا أيّها العزيز مسّنا وأهلنا الضرّ وجئنا ببضاعة مزجاة فاوفِ لنا الكيل و تصدّق علينا إنّ الله يجزي المتصدقين))(31).

آشكار است كه فرزندان انتظار، فلسفه‏ي غيبت آن منجي غائب را درك كرده و آن را ناشي از فاصله‏ي فرهنگ اين دوران از فرهنگ مهدويّت و عدم آمادگي براي حضور آن امام همام مي‏دانند. آنان، خوب مي‏دانند فاصله‏ي آن چه بايد باشند و آن چه هستند، به عمق يك عمر زندگي است كه بدون راهنمايي از عالم وحياني و توسّل به ساحت مقدّس يك وجود نوراني، ميسّر نيست.

آنان دريافته‏اند كه توسّل، تقرّب است و وسيله ساختن براي رسيدن به محبوب و معبود: (( وابتغوا إليه الوسيلة ))(32).

بايد دانست كه اهل بيت، وسيله‏ي تقرّب انبيا هستند.(33) اساساً، عقل حكم مي‏كند كه براي رسيدن به هر مقصدي، به دنبال وسيله‏اي بايد بود، امّا هر وسيله‏اي براي مقصد خاصّي ساخته شده است، امام، وسيله‏ي قرب،(34) وسيله‏ي هدايت(35)، وسيله‏ي رضا و رضوان(36) و راه رسيدن به بهشت موعود است.(37)

اين درست كه نمك طعام را هم بايد از آنان خواست، ولي وقتي مي‏شود بيش‏ترها را به دست آورد، براي طرح درخواست‏هاي پايين‏تر، مجال توسّل نمي‏ماند، هر چند آنان كه به خواسته‏هاي بزرگ دست مي‏يابند و با هستي، هماهنگ مي‏شوند، نظام هستي هم با آنان هماهنگ مي‏شود و درخواست‏هاي كوچك آنان هم برآورده مي‏شود.

آري، مي‏شود از وليّ خدا، كشت و زرع و تجارت و فرزند و عيال و... خواست و آنان نيز خاندانِ بذل و بخشش‏اند و يقيناً، انسان، از توسّل‏اش بهره‏مند مي‏شود، ولي بهره‏ي بيش‏تري را از دست مي‏دهد.

صحبت اين جا است كه از هر وسيله‏اي بايد متناسب با توانايي او درخواست داشت. از حجت خدا، بايد كاري را خواست كه از دست ديگران ساخته نيست. در بحثي درباره‏ي مشكلات حوزه‏هاي علميّه، يكي از اساتيد مي‏گفتند: ((كار اصلي مرجع، ساختن مسجد و مدرسه و بيمارستان نيست. اين‏ها، كارهايي است كه از يك ثروت‏مند هم ساخته است. كار مرجع، تربيّت عالم عادل و عاقل است. اين، كاري است كه از يك ثروت‏مند و ديگران ساخته نيست. بايد به هر كس، در كاري كه براي آن ساخته شده، توسّل جست و بهره گرفت.)).(38)

آري، آنان خود، معرِّف خويش‏اند. آنان، انقلاب در عقل‏ها و انديشه‏ها ايجاد مي‏كنند.(39) آنان، قفل و زنجير را از پاي آدمي بر مي‏دارند تا خوب حركت كنند.(40) به هر طرف، چه شرق و چه غرب برويم، هدايت، فقط در نزد آنان است.(41)

خدا، به عزّت و جبروت خود قسم خورده كه اگر كسي او را آن قدر عبادت كند، به طوري كه همانند چربي در ديگ، آب شود، از او نخواهد پذيرفت، مگر از همان طريقي كه خودش امر كرده او را بخواند.(42)

پنجم - آمادگي‏

مؤمن منتظر، بي كار نمي‏ماند، بلكه آماده مي‏شود. همچون يعقوب، بوي پيراهن يوسف در او انقلابي ايجاد مي‏كند.(43) اساساً، آنان كه انتظار محبوبي را داشته باشند، كوچك‏ترين نشانه‏اي از محبوب، در آنان تأثير عميقي مي‏گذارد. در تاريخ مي‏خوانيم، پيراهن حضرت يوسف، بر روح و جسم يعقوب تأثير گذاشت و چشم نابيناي او، بينا، و روح و روان وي، شادمان شد.

آمادگي، آن هم در تمامي اَبعادش،(44) يكي از وظايفِ دوران غيبت به شمار مي‏آيد؛ چون، مؤمن منتظر، پيوسته، در حال زمينه سازي براي سلطه و تسلّط مهدي((عج)) است: ((ويوطئون للمهدي سلطانه)).(45)

او، با كسب تعليمات نظامي و مهيّا كردن تسليحات مناسب، خود را براي ياري و نصرت امام غائب، آماده مي‏كند. مرحوم كليني (ره) از امام موسي كاظم‏عليه السلام نقل مي‏كند: ((... هر كس اسبي را به انتظار امرِ ما نگاه دارد و به سبب آن، دشمنان ما را خشمگين سازد، در حالي كه منسوب به ما است، خداوند روزيش را فراخ گرداند و به او شرح صدر عطا كند و او را به آرزويش برساند و در رسيدن به خواسته‏هايش ياري‏اش كند.)).(46)

البته، نحوه‏ي آمادگي و مهيّا بودن، بستگي به شرايط زمان و مكان دارد. اگر در روايات، سخن از آماده كردن اسب و شمشير، به ميان آمده، به اين معنا نيست كه اين‏ها، موضوعيّت دارد، بلكه به عنوان تمثيل و بيان لزوم آمادگي براي ياري آخرين حجّت حق است. بنابراين، به طور كلّي مي‏توان گفت، فرهنگ انتظار، فرهنگ آماده‏سازي جامعه براي پذيرش آزادانه‏ي حاكميّت الهي است. و در اين ميان، استراتژي منتظران، نزديك سازي آزادي به دين است.

صلي الله عليه وآله وسلم - ره آورد انتظار

فرزندان انتظار، با كسب آمادگي‏هاي لازم و پس از طيِّ مراحل ياد شده، ريشه‏هايي در وجودشان سبز مي‏شود و رفته رفته به نتايج و رهاوردي مناسب از اين تلاش و كوشش نايل مي‏شود و صبر برگرفتاري و برخوردها و آزار و تمسخرها و بلاها و امتحانات، و ذكر و يادآوري در برابر فتنه و غفلت‏ها و اصلاح جامعه و اميد به آينده‏ي مطلوب و همراهي با حجّت حق و فطانت و زيركي و بصيرت در برابر ((شبهات مهاجم)) را به بار مي‏نشاند.

يكم - صبر

امام صادق‏عليه السلام فرمود: ((من دين الأئمه، الورع... و انتظار الفرج بالصبر)).(47) شرايط بسيار دشوار عصر غيبت، مستلزم آن است كه هر شيعه‏ي، منتظري، با استقامت در برابر مشكلات و گرفتاري‏ها، بايستد و از موجوديّت و هويّت خويش دفاع كند.

اساساً، كسي كه براي آينده‏اش برنامه ريزي مي‏كند و براي رسيدن به اهداف اش، نيازها را شناسايي مي‏كند و براي به دست آوردن‏شان، راه‏هايي را پيش بيني مي‏كند، مي‏داند كه با داشتن نقشه و برنامه، كارها، سريع‏تر و بهتر شكل مي‏گيرد؛ چون، موانع را در طرح و برنامه‏ي كلّي، مي‏توان شناسايي كرد و براي از ميان برداشتن آن‏ها، راه‏هايي را يافت.

آنان، در مواجهه با مشكلات، غافل‏گير نمي‏شوند و كاسه‏ي صبرشان لبريز نمي‏شود و به جزع و فزع و فرياد و يا ذلّت و ضعف روي نمي‏آورند. مواجهه با ترس، طبيعي است و هر انساني، در طول زندگي‏اش، با آن روبه‏رو مي‏شود، امّا مهم اين است كه چه گونه از آن بهره‏مند شويم. آدمي، در طول تاريخ، با ترس‏ها بوده كه به قدرت رسيده(48) و با محبّت‏ها و عشق‏ها، كوه‏ها را بر دوش كشيده است.(49) آدمي، در اثر برخورد با مشكلات و تجربه‏هاي، مكرّر آموخته كه چه گونه ترس و عشق را به قدرت تبديل كند و چه‏گونه براي مشكلات راه حل بيابد.

منتظر، كسي است كه مشكلات دوران انتظار را پيش بيني كند و در نتيجه، از بحران هجوم مشكلات، بكاهد و صبرش، مغلوب حوادث نشود.

امام حسين‏ عليه السلام مي‏فرمايد:

براي او، غيبتي است كه گروهي، در آن دوران، از دين برگشته و برخي ديگر، بر دين پايدار خواهند ماند و مورد اذيّت و آزار قرار خواهند گرفت. به آنان گفته مي‏شود: ((اگر راست مي‏گوييد، پس اين وعده‏ي ظهور مهدي چه زماني اتفاق خواهد افتاد؟))، لكن آن كه در زمان غيبت، بر آزارها و تكذيب‏ها، استوار بماند، گويا مجاهدي است كه در ركاب رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم، با شمشير، به جهاد برخاسته است.(50)

امام صادق‏عليه السلام به نقل از رسول خداصلي الله عليه وآله وسلم فرموده‏اند:

زماني بر مردم خواهد آمد كه حكومت، جز به وسيله‏ي كشتن و ستم‏گري، به دست نيايد، و ثروت، جز با غصب و بخل فراهم نگردد، و محبّت و دوستي، جز با خارج شدن از دين حاصل نشود. پس هر كس، آن زمان را در يابد و بر فقر صبر كند، با اين كه بتواند محبّت مردم را جلب كند، و بر خواري و ذلّت صبر كند، در صورتي كه قدرت عزيز شدن را داشته باشد، خداوند، پاداش پنجاه صدّيق از تصديق كنندگان مرا به او خواهد داد.(51)

البته، منظور از ((ذلّت و عزت))، در اين روايت، عزّت و ذلّت ظاهري و دنيايي است، و گرنه، مؤمن، هميشه، در عزّت است، چه در فقر و پريشاني و چه در مكنت و برخورداري: (( وللّه العزة ولرسوله وللمؤمنين )).(52)

امام كاظم‏ عليه السلام نيز در اين زمينه مي‏فرمايد:

هر كس صبر كند و انتظار كشد، به فرج و پيروزي مي‏رسد و انتظار فرج، بخشي از فرج است(53).

اين مسئله، آن قدر حياتي بوده كه صابران دوره‏ي انتظار، از گروندگان به غيب، بلكه از مفلحان و رستگاران شمرده شده‏اند.(54)

دوم - ذكر

دوران انتظار، دوران هجوم فتنه‏ها و مشكلات و گرفتاري‏ها است. آن چه باعث آرامش قلبي و قدرت روحي شيعه‏ي منتظر مي‏شود و وي را از غفلت و زينت و وسوسه، نجات مي‏دهد، همين ذكر و هوشياري است.

اساساً، آدميّت آدمي، در گروِ دو دستاورد بزرگ، يعني علم و ذكر است. با علم، از جهل‏ها آزاد مي‏شويم و با ذكر، از غفلت‏ها. انسان، در يك مرحله، جاهل است و در اين مرحله، محتاج دانستن است. پس بايد به دنبال اش برود، در هر كجا باشد.

از طرفي، تأكيد فراوان برفراگيري علم و دانش، اهمّيّت آن را دو چندان مي‏كند، ولي بايد توجّه داشت كه دانستن، شرط لازم براي موفّقيّت و سعادت آدمي است، امّا شرط كافي براي اين مهم نيست؛ چون، پس از يافتن و فهميدن، خطر ديگري بر سر راه است و آن، در غفلت و بي خبري به سر بردن است. در اين مرحله، علم، كارساز نيست، بلكه ذكر و تذكّر، كارساز است و چاره‏ي درد.

مؤمنِ منتظر نيز از اين امر، مستثنا نيست؛ چرا كه فتنه‏ها و جلوه‏ها و وسوسه‏ها و زينت‏ها(55) در دنيا وجود دارند و در دوران غيبت، شديدتر هم شده‏اند و طبيعي است كه هر كدام از اين‏ها، دل را مي‏لرزاند و غفلت ايجاد مي‏كند، بنابراين، شيعه‏ي منتظر با ذكر و هوشياري، بايد اُنس گيرد و از اين ((قوّت روح)) و ((كليد حيات قلب)) و ((نور و شفاي دل))(56) مدد جويد.

راستي، عجب حكمتي دارد آفرينش و خدا، چه زيبا انسان را تربيّت مي‏كند! در دل، هجوم زينت‏ها و جلوه‏ها و دنيا زدگي‏ها، ذكر و يادآوري نورانيّت و هوشياري و حلاوت و شيريني عبادت و خود باوري را به انسان منتظر هديه مي‏كند و اين، نتيجه‏ي آمادگي و انتظاري است كه وي حاصل كرده است.

سوم - اصلاح‏

يكي از آثاري كه در هر شيعه‏ي منتظر پديدار مي‏گردد، اصلاح و پيراستن خود از خصائص ناپسند، و آراستن خود به اخلاق نيكو است. اين، نتيجه‏ي طبيعي انتظار واقعي است.

او، در تاريخ، كساني را ديده كه در بحراني‏ترين شرايط، زير شانه‏ي وليّ خدا را خالي كرده‏اند! او، طلحه و زبيرهاي تاريخ را ديده است! او، عمر سعدها را ديده است! لذا، او، نقطه ضعف‏هايش را شناسايي مي‏كند و در پي اصلاح خود بر مي‏آيد.

شيعه‏ي منتظر، دريافته كه با اصلاح خود، به تنهايي، كارها درست نمي‏شود؛ چون، او، با جامعه مرتبط است. او مي‏داند كه جامعه‏ي فاسد، فرد صالح را هم به فساد مي‏كشاند. درك اين ضرورت، او را به اصلاح جامعه مي‏كشاند. اين دو، همان علامت‏هايي هستند كه پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم از ساليان دور، در گوش تاريخ گفته است. مسلمان، صالح است، چون ((المسلم مَنْ سلم المسلمون من يده و لسانه))(57) و مصلح است، چون ((مَنْ أصبح ولم يهتمّ بأُمور المسلمين فليس بمسلم)).(58)

از امام صادق‏عليه السلام در اين مورد، چنين نقل شده است:

و هر كس دوست دارد كه از ياران حضرت قائم‏عليه السلام باشد، بايد كه منتظر باشد و در اين حال، به پرهيزكاري و اخلاق نيكو رفتار كند...(59)

امام عصرعليه السلام نيز با توجّه به ناگهاني بودن امر ظهور، همه‏ي شيعيان را به انجام دادن اعمال پسنديده و دوري از اعمال ناپسند در زمان غيبت، فرا خوانده، مي‏فرمايد:

پس هر يك از شما، بايد آن چه را كه موجب دوستي ما مي‏شود، پيشه‏ي خود سازد و از هر آن چه كه موجب خشم و ناخشنودي ما مي‏گردد، دوري گزيند؛ زيرا، فرمان ما، به يك باره و ناگهاني فرا مي‏رسد و در آن زمان، توبه و بازگشت، براي كسي سودي ندارد و پشيماني از گناه، كسي را از كيفر ما نجات نمي‏بخشد.(60)

اين موضوع، از چنان اهمّيّتي برخوردار است كه در توقيع شريفي كه از ناحيّه‏ي مقدّس حضرت صاحب الامر به مرحوم شيخ مفيد نوشته آمده است:

پس تنها چيزي كه ما را از آنان پوشيده مي‏دارد، همانا، چيزهايي ناخوشايندي است كه از ايشان به ما مي‏رسد و خوشايند ما نيست و از آنان انتظار نمي‏رود.(61)

چهارم - اميد

انتظار فرج، از آن جهت مورد تأكيد و توصيّه‏ي اهل بيت‏عليهم السلام قرار گرفته است كه در شيعه‏ي منتظر، اميد به آينده ايجاد خواهد كرد و همين اميد، نقش بزرگي را در سعي و كوشش ايفا مي‏كند؛ چون، اگر پندار كسي، اين باشد كه هيچ تلاشي براي اصلاح امور ثمر ندارد و به نتيجه نمي‏رسد، انگيزه‏اي براي مبارزه با طاغيان و مقاومت در برابر دشواري‏ها نخواهد داشت، امّا اگر كسي به آينده اميدوار باشد و بداند كه دير يا زود، حكومت زمين، به صالحان خواهد رسيد و امور جامعه اصلاح خواهد شد و حق به صاحبان‏اش خواهد رسيد و ظلم و ستم و بيداد، رخت بر خواهد بست و...، براي رسيدن به چنان جامعه‏اي تلاش مي‏كند تا با دگر سازي، زمينه‏ي تشكيل آن دولت كريم را فراهم آورد.

اساساً، حالت انتظار و اعتقاد به حضور امام، اثر عميقي در اجتماع خواهد داشت. هر گاه اين رهبر، در دل اجتماع باشد، مداخله‏ي او در رهبري امّت و نظارت بر سازمان‏ها، لازم و ضروري است، ولي هر گاه اين رهبر، به عللي زنداني يا تبعيد شد و دور افتاد و يا مريض و بيمار شد، باز هم مردم به اميد وجود آن رهبر، دست به دست هم داده، كارها را ادامه مي‏دهند. در طول تاريخ، در ميان ملل زنده كه قيام و نهضت هايي داشتند، تا زماني كه رهبر نهضت، زنده بوده است، هر چند از نزديك موفّق به رهبري نمي‏شد، تشكيلات اين گروه، باقي و پايدار مي‏ماند، امّا لحظه‏اي كه زندگي او به پايان مي‏رسيد، تفرقه و دو دستگي ميان نيروها، و پراكندگي و ناساماني، در ميان جمعيّت، به وجود مي‏آورد.

بنابراين حالت انتظار و اعتقاد به وجود امام حيّ و زنده و حاضر و ناظر، در حفظ وحدت مردم و آماده كردن افراد براي نهضت و قيام ضد ظلم و ستم مؤثر است.

پنجم - همراهي‏

شيعه‏ي منتظر، تلاش دارد كه در رفتار و گفتار و پندار، خود را به خصيصه‏هاي نيكوي امام‏اش نزديك كند. بگويد، آن چه او مي‏پسندد و انجام دهد كاري را كه او خوش مي‏آيد و... از اين رو، اخلاق او، مردم را به ياد آن غايب از نظر مي‏اندازد تا جايي كه افضل و بهترين افراد اهل زمان خود محسوب مي‏شود. فرزندان انتظار، در مناسبات اجتماعي، چنان پابند عدالت اند كه مردم، طَعم عدالت اجتماعي را به ايشان تجربه مي‏كنند. فرزندان انتظار، اين هشدار را شنيده‏اند كه ((منفورترين مردم نزد پروردگار، كسي است كه سيره‏ي امامي را برگزيند، ولي از كارهاي او پيروي نكند.)).(62)

يكي از دعاهايي كه مي‏تواند تصوير روشني از شيعه‏ي منتظر ارائه دهد و ما را با انتظارات امام از شيعيان‏اش آشنا كند، دعاي شريف ((اللهم ارزقنا توفيق الطاعة و...)) است.(63)

بايد دانست همراهي با امام منجي، آزادي از هر گونه تعلق و رهايي از همه وابستگي‏ها را لازم دارد. با اين سعه‏ي وجودي است كه آدمي، رفعت مي‏گيرد و مي‏تواند سرود ((واجعل لي مع الرسول سبيلا))(64) را سر دهد؛ چون، تا كسي به اين وسعت و رشد نرسيده باشد، نمي‏تواند همراهي رسول‏صلي الله عليه وآله وسلم و وليّ‏عليه السلام را داشته باشد.(65)

همراهي و معيّت با رسول‏صلي الله عليه وآله وسلم و وليّ‏عليه السلام همراهي در اهداف و همراهي در سلوك عملي آنان را مي‏خواهد. من كه تمام هدف‏ام متاع دنيا است و رضايت به اين زندگي است،(66) نمي‏توانم همراه اهداف ((وليّ)) باشم و به مقام معيّت و در ركاب وليّ بودن برسم، امّا آنان كه پوسته‏ها و ديوارها را شكسته‏اند و از تعلّقات دنيوي خارج شده‏اند و آن قدر وسعت پيدا كرده‏اند كه ديگر نمي‏خواهند و نمي‏توانند به دنياي محدود برگردند، مي‏توانند همراه وليِّ معصوم باشند تا جايي كه لياقت همراهي امام قائم‏عليه السلام آن هم در خيمه‏اش را پيدا مي‏كنند.(67)

ششم - بصيرت‏

در بحث اَبعاد انتظار، گفته شد، مؤمنِ منتظر، در تمامي اَبعاد، آمادگي پيدا مي‏كند. يكي از آن اَبعاد، آمادگي فكري بود. نتيجه‏ي تلاش فكري مؤمنِ منتظر، بصيرت و آگاهي است. فتنه‏ها، علاوه بر اين كه غفلت مي‏آورند، شبهه و ترديد و تزلزل را نيز در افكار آدمي ايجاد مي‏كنند و اين فرزند انتظار است كه چون به هوشياري فكري رسيده، بيدار است و آماده شده است. او از زبان مهربان علي‏عليه السلام شنيده: ((فإنّما البصير مَنْ سَمِعَ فتفكّر و نظر فأبصر.)).(68)

او مي‏داند كه آيين تشيّع، از آغاز گسترش، هماره، مورد تاخت و تاز دشمنان قرار داشته و در عصر غيبت، به شدّت آن افزوده شده است. آنان، عرصه را با غيبت صاحب دين، خالي ديده و در اين فرصت، اقدام به گمراهي مردم مي‏كنند. او مي‏داند كه وظيفه دارد تا با تمام وجود به دفاع از آيين و آرمان آن حضرت برخيزد و به شبهات والقائات شيطاني دشمن پاسخ دهد.

شيعه‏ي منتظر، همراه تاريخ است و از آن درس مي‏گيرد. او، قهرمان با وفاي كربلا حضرت ابوالفضل‏عليه السلام را كه به بصيرت رسيده بود(69) سرمشق خود قرار مي‏دهد.

مؤمنِ منتظر، بيدار است، خداي متعال، به آنان، آن اندازه از عقل و فهم عنايت كرده كه دوران غيبت براي‏شان به منزله‏ي دوران ظهور است و آن طور بصيرت پيدا مي‏كنند كه شبهات دوران انتظار را به راحتي پاسخگو هستند. امام سجادعليه السلام به همين نكته اشاره دارند، مي‏فرمايند:

... يا أبا خالد! إنّ أهل زمانه القائلين بإمامته والمنتظرين لظهوره أفضل من كل زمان؛ لأنّ الله تبارك و تعالي، أعطا هم من العقول والأفهام والمعرفة ما صارت به الغيبة عندهم بمنزلة المشاهده؛(70) اي ابا خالد! همانا، مردم زمان غيبت كه به امامت او معتقدند و منتظر ظهور او هستند، برتر از مردم همه‏ي زمان‏هايند؛ زيرا، خداي متعال، به آنان، آن اندازه از عقل و شناخت داده كه غيبت براي آنان، به منزله‏ي شهود شده است.

فرزند انتظار، به چنان توجّهي راه يافته است كه با آمادگي و فراهم آوردن زمينه‏ها، اجازه‏ي ورود به هيچ گونه شبهه‏اي را نمي‏دهد و روح و قلب خود را از هر گونه گزندي حفظ مي‏كند. امام صادق‏عليه السلام مي‏فرمايند:

طوبي لمَنْ تَمَسَّك بأمرنا في غيبة قائمنا فلم يزع قلبه بالهداية؛(71) خوشا به حال كسي كه در زمان غيبت قائم ما، به فرمان ما تمسك جويد كه در نتيجه، قلبِ هدايت شده‏اش، هرگز به طرف باطل متمايل نشود.

شيعه‏ي منتظر، از آن چنان بصيرت و آگاهي برخوردار مي‏شود كه ((شگفت‏ترين مردم در ايمان و بزرگ‏ترين آنان در يقين))، لقب مي‏گيرد.(72)

اينك مناسب است به بررسي يك نمونه(73) از شبهات در اين مرحله از بحث اشاره داشته باشيم.

يكي از شبهاتي كه در مجالس و محافل و مجلاّت مختلف مطرح شده، بحث خشونت است، به خصوص كه رواياتي نيز در مورد خشونت هنگام ظهور مطرح است. در روايتي كه از امام باقرعليه السلام نقل شده، آمده است: ((ليس أمره إلاّ السيف(74)؛ سر و كار او، فقط، با شمشير است.)) و در روايت ديگري نيز اين چنين آمده است:

... لايعطهم إلاّ السيف، يضع علي عاتقه ثمانية أشهر هرجاً حتّي يقولوا: والله! ما هذا من ولد فاطمه، لو كان من ولدها لرحمنا.))(75)؛ او، جز با شمشير با آنان برخورد نمي‏كند. در زمان بحران و آشوب و هرج و مرج، به مدّت هشت ماه، شمشيرش را روي دوش خود مي‏گذارد تا اين كه مردم خواهند گفت: ((به خدا سوگند! او، فرزند زهرا نيست. اگر فرزند زهرا مي‏بود، حتماً به ما رحم مي‏كرد.)).

بنابراين، اگر آن چه درباره‏ي قيام آخرين وليّ خدا گفته شده، صحيح باشد، پديده‏ي ظهور، يك فاجعه‏ي خواهد بود؛ زيرا، پيامد اين حادثه، چيزي نيست جز سيطره‏ي آهنين يك نفر بر تمامي كره‏ي زمين و تحميل اراده‏ي خشن او بر اراده‏ي همه انسان‏ها.

در جواب اين ديدگاه، بايد گفت، شيوه‏ي كسب قدرت، در انديشه اسلامي، بر اساس آزادي و اختيار بشر است، نه اجبار و تحميل، و شيوه‏ي مديريّت اسلامي، بر وفق و مدارا استوار است، نه شمشير و تحقير، و سلوك حكومت ديني، بر رأفت و عطوفت با شهروندان است، نه شدّت و خشونت. جنگ‏ها و درگيري‏ها، بعد از مرحله‏ي تبيين و بعد از صف بندي است. گفت‏وگوي تمدّن‏ها و داد و ستد ميان اديان، بين آدم‏ها تا مرز درگيري و تعارض و رويارويي هم مي‏رسد. اين طور نيست كه گفت‏وگوي بين اديان و يا تمدّن‏ها و يا آدم‏ها هميشه به مصالحه ختم بشود. از طرفي مرحله اول گفتگو نيست پيش از اينكه گفتگويي صورت بگيرد برخوردهاي حساب شده، محبت‏ها، زمينه سازي‏ها مطرح است بعد گفتگو تحقق پيدا مي‏كند بعد فرصت مي‏دهي تا تصميم بگيرد بعد مرحله صف بندي و جبهه‏گيري مطرح مي‏شود و او ممكن است با ما درگير شود چون اختلاف منافع هست اختلاف مقاصد هست.

در انديشه‏ي اسلامي، اين چنين است كه قتال، بعد از طيّ مراحل مذكور شكل مي‏گيرد. اميرالمؤمنين در جنگ صفين، وقتي مي‏خواهد جنگ شروع بشود، خيلي تعلّل مي‏كنند تا حدّي كه بعضي از اصحاب خيال مي‏كنند علي‏عليه السلام شك دارد و نمي‏خواهد بجنگد. حضرت مي‏گويند: ((نه! براي اين نيست، بلكه مي‏خواهم يك نفر به بيداري و روشني برسد.)) و بعد هم كه اين بيداري و آگاهي آمد، ديگر خشونت نيست، قاطعيّت است.

اين‏ها، عقلانيّت است و عين منطق است و احترام گذاردن به كرامت انساني.

خشونت، اين است كه تو، قبل از اين كه فرصت بدهي، زمينه بدهي، قبل از اين كه هدايت كني، ارشاد كني، انسي بگيري، زمينه‏اي را فراهم كني و قبل از اين كه فرصت فكر كردن بدهي، فرصت انتخاب بدهي، درگيري را شروع كني. و با طيّ اين مراحل، ديگر، خشونت نيست.

حضرت مهدي(عج) نيز به همين روش با عامه‏ي مردم برخورد خواهد كرد، امّا معاندان و براندازان كه حقّانيّت را فهميده‏اند، اگر جلويشان را نگيري، جامعه را به فساد مي‏كشانند. طبيعي است كه در برابر اينان، نمي‏توان رفق و مدارا داشت. عقلانيّت، ايجاب مي‏كند كه بر سر ستمكاران و متجاوزان به حقوق خدا و مردم، شمشير كشيد. بنابر اين هم شمشير حضرت واقعيّت دارد و هم رأفت ايشان.

به بيان ديگر، ميان شمشير قدرت و شمشير عدالت، تفاوت وجود دارد. شمشير مهدي، نه شمشير كسب قدرت است و نه شمشير حفظ قدرت، بلكه شمشير اجراي عدالت است اگر شمشير حفظ قدرت مي‏بود، دوران غيبت به وجود نمي‏آمد و اگر شمشير او، شمشير كسب قدرت مي‏بود، دوران انتظار مفهومي نداشت.

يوسف گم گشته باز آيد به كنعان غم مخور كلبه‏ي احزان شود روزي گلستان، غم مخور (حافظ)

سرانجام، دوران انتظار و در خفا بودن آخرين منجي، به سر مي‏رسد و به زودي، سپيدي صبح بر سياهي شب چيره خواهد شد: (( أليس الصبح بقريب ))(76). آن زمان، دور نيست: (( إنّهم يرونه بعيداً و نراه قريبا ))(77) و اين انسان است كه مي‏تواند با انتخاب خود و فراهم آوردن زمينه‏ي ظهور، بر پاي ايستد و خود را با اين حركت منظّم هستي، هماهنگ كند و در اين فرجام نيك آفرينش، سهيم باشد و به رستگاري برسد، و مي‏تواند اقدامي نكند و وظيفه‏ي خود را به نهايت نرساند. آن وقت، ظلمِ خود ساخته‏اش، زمينه ساز قسط و عدل مي‏شود و سياهي، زمينه ساز نور مي‏شود و در دل تاريكي‏ها، چراغ‏ها افروخته مي‏شود.

اينك شايسته است به دو نكته توجه كنيم:

1 - پيروزي حتمي سپيدي بر سياهي‏

اين، درس قرآن است كه (( جاء الحق و زهق الباطل ))(78) اگر حق را بياوري، باطل مي‏رود، امّا اگر حركتي نشد، باطل به ميدان مي‏آيد و با اين وجود، باز، باطل از بين رفتني است. باطل، زمينه‏هاي فساد و نابودي را در خود دارد؛ زيرا، كسي كه خلاف قانون‏ها و سنّت‏هاي حاكم بر هستي مي‏رود، ناچار نابود شدني است. خوب است به جملات زير توجه كنيم:

((چه قدر امروز به سپيده‏ي فردا نزديك است))(79)

((مردم! در واپسين حركت تاريخ و آخرالزمان، گران مردي از فرزندان من، ظهور خواهد كرد. هنگامي كه پرچم‏اش به اهتزاز در آيد، شرق و غرب جهان را روشن مي‏سازد. با ظهور او، موجي از شادي و نور، عالم گستر مي‏گردد.)).(80)

اين جملات اميد بخش، از زبان مهرباني در تاريخ ثبت شده كه رنج نسل‏ها را از گذشته‏هاي دور ديده و براي آن برنامه ريخته و در نگاه و عمل، همه‏ي آن‏ها را منظور داشته است. آن، نگاه مهربان علي‏عليه السلام است كه اين چنين زيبا، پايان تاريخ را به تصوير مي‏كشد. عشق علي‏عليه السلام از محبت خالق هستي نشئت گرفته است. در روايت آمده است: ((اگر كساني كه از درگاه الهي روي گردانده‏اند، مي‏دانستند اشتياق خداوند به آنان چه گونه است، از شدّت شوق، قالب تهي مي‏كردند و جان مي‏باختند.)).(81)

بنابراين، محبتِ به همراه حكمت حق، حاكميّتِ عدالت را به زمين بر مي‏گرداند و اين، يك ضرورت است.

2 - نقش دعا در تعجيل فرج‏

ما، شبي، دست بر آريم و دعايي بكنيم‏ غم هجران تو را چاره زجايي بكنيم‏

سايه‏ي طائرِ كم حوصله، كاري نكند طلب از سايه‏ي ميمون هُمايي بكنيم‏ (حافظ)

محبّت حكمت و عزّت - كه تجلّيّاتي از جلوه‏هاي الله است - زمان ظهور را تعيين مي‏كند. از طرف معصومان‏عليهم السلام، زماني براي ظهور تعيين نشده است. تنها، آمادگي و زمينه سازي سريع‏تر، همراه دعا و التجاي به درگاه خدا، لحظه‏ي ظهور را نزديك مي‏كند. حضرت صاحب الامرعليه السلام در توقيعي كه خطاب به اسحاق بن يعقوب صادر شده، مي‏فرمايد: ((واكثروا الدعاء بتعجيل الفرج؛ فإنّ ذالك فرجكم.)).(82)

امام حسن عسكري‏عليه السلام نيز دعا براي تعجيل فرج را شرط رهايي از فتنه‏هاي دوران غيبت دانسته مي‏فرمايد:

به خدا سوگند! غيبتي خواهد داشت كه در آن، تنها، كساني از هلاكت نجات مي‏يابند كه خداوند او را بر قول به امامت‏اش ثابت قدم داشته و در دعا براي تعجيل فرج‏اش، موفّق كرده است.(83)

دعا براي تعجيل فرج، از چنان اهمّيّتي برخوردار است كه امام صادق‏عليه السلام مي‏فرمايد:

هر كس، بعد از نماز صبح و نماز ظهر، بگويد: ((خداوندا! بر محمدصلي الله عليه وآله وسلم و خاندان او درود فرست و در فرج ايشان تعجيل كن!))، نميرد تا قائم را دريابد.(84)

بنابراين، شيعه‏ي منتظر، بايد در طول شبانه روز، در اوقات نماز و در همه‏ي ايّامي كه درآن‏ها دعا سفارش شده، دعا براي تعجيل فرج را به عنوان يك تكليف و وظيفه‏ي مهمِّ عصرِ غيبت فراموش نكند. دعا براي تعجيل فرج، دعاي هميشگي پيامبرصلي الله عليه وآله وسلم و ائمه اطهارعليهم السلام و ملائكه‏ي آسمان‏ها بوده و هست.(85) به هر تقدير، كساني كه خواستار ديدن عصاره‏ي خلقت‏اند،(86) بهترين آفريده‏ي خدا را طالب حضورند، به دعا براي تعجيل فرج اش روي مي‏آورند؛ چون، تأثير دعا در نزديك شدن فرج را باور كرده‏اند.

در امّت بني اسرائيل، دعا، سبب شد تا موسي‏عليه السلام صد و هفتاد سال زودتر از وقت تعيين شده، براي نجات بني اسرائيل مبعوث گردد.(87) در حالي كه در اين امّت، خود امام موعود(عج) هم اصرار بر ظهور دارند و در چيدن پايه‏هاي آن، مخفيانه، كوشا هستند.

آري، سرانجام، انتظار، پايان مي‏پذيرد و سپيدي بر سياهي پيروز مي‏گردد.

به اميد آن روز.

-----------------------

پي‏نوشت‏ها:

1) طاهره صفار زاده (به نقل از مجموعه مقالات جشنواره‏ي دانشجويي موعود، آذر 76، ص 199).

2) 99: صافات.

3) 79: انعام.

4) يابُنيّ اذهبوا فتحسّسوا من يوسف و أخيه ولاتيأسوا من روح الله )). يوسف: 87.

5) انتظروا الفرج فلا تيأسوا من روح الله)). (بحارالأنوار، ج 52 ، ص 123)

6) أمالي صدوق، ص 599 ؛ بحارالأنوار، ج 71، ص 324، ح 14.

7) مفاتيح الجنان، دعاي توسل.

8) مسئله‏ي اقبال و ارتباط بر قرار كردن با حضرت، از چنان اهمّيّتي برخوردار است كه به آن امر شده است: (( يا أيّها الذين ءامنوا اصبروا و صابروا و رابطوا )) (آل عمران: 200). امام باقرعليه السلام در تفسير اين آيه فرمودند: ((پايداري كنيد بر اداي واجبات و در برابر دشمنان استقامت بورزيد و با امام تان پيوند برقرار كنيد. (احمد بن محمد بن مهد حلّي، التحصين و صفات العارفين، ترجمه‏ي سيّد علي جبار گلباغي، ص 33 - 52).

9) امام صادق‏عليه السلام فرمود: ((مَنْ باتَ ليلةً لايعرف فيها إمامَ زمانه مات ميتة جاهليّة.))؛ هر كس شبي را سپري كند و در آن شب، امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهليت مرده است. (الغيبة، نعماني، ص 127، ج 1).

10) امام صادق‏عليه السلام: ((... والله لأنا أرحم بكم منكم بأنفسكم...))؛ به خدا سوگند، من، نسبت به شما، از خود شما مهربان‏ترم. (مكيال المكارم، ج 1، ص 93 - 94).

11) سيد بن طاووس، خطاب به فرزند خود، درباره‏ي آداب و وظايف يك مسلمان شيعه به صاحب الزمان (عج) اين چنين سفارش مي‏كند: ((صدقه دادن از سوي آن حضرت را پيش از صدقه دادن براي خودت و عزيزان‏ات قرار ده، و دعا براي آن حضرت را مقدّم بدار بر دعا كردن براي خودت، و نيز در هر كار خيري كه مايه‏ي وفاي به حقّ آن حضرت است، آن بزرگوار را مقدّم بدار كه سبب مي‏شود به سوي تو توجه فرمايد و به تو احسان كند.)) (مكيال المكارم، ج 2، صص 288 - 297 و 351 - 357).

12) مكيال المكارم، ج 1، ص 39، ح 51: ((عن الحسين بن علي‏عليه السلام، قال، قال رسول الله‏صلي الله عليه وآله لعليٍ‏عليه السلام: أنا أوْلي بالمؤمنين منهم بأنفسهم ثم أنتَ يا علي! اَوْلي بالمؤمنين من انفسهم ثم... والحجة بن الحسن أوْلي بالمؤمنين من أنفسهم)).

13) أنا خاتمُ الأوصياء و بي يرفع الله البلاء عن أهله وشيعته))؛ خدا، به سبب من، از خاندان و شيعيان‏ام بلا را دور مي‏گرداند. (كمال الدين، ج 2، ص 441، ح 12؛ بحارالأنوار، ج 52، ص 25 و 30).

14) بحارالأنوار، ج 53، ص 181؛ كمال الدين، ج 2، باب 50، ح 4.

15) امام رضاعليه السلام: ((... ما من أحد من شيعتنا... و لا تغتمّ إلاّ اغتممنا لغَمِّهِ ولايفرح إلاّ فرحنا لفرحه ولايغيب عنّا أحد من شيعتنا [ ما] كان في شرق الأرض و غربها. و مَنْ تَرك من شيعتنا ديناً فهو علينا...))،... هيچ يك از شيعيان ما غمگين نمي‏شود، مگر اين كه ما نيز در غم آنان غمگين هستيم و از شادي آنان شادمان و هيچ يك از آنان در مشرق و مغرب زمين از نظر ما دور نيستند. هر يك از شيعيان ما كه بدهي از او بماند، اداي آن، بر عهده‏ي ما است...، (مكيال المكارم، ج 1، ص 454).

16) سخنان استاد جوادي آملي در تفسير آيه بيست و هشتم انفال: (( إنّما أموالكم وأولادكم فتنة )).

17) علي‏عليه السلام مي‏فرمايد: ((الزهد كلُّهُ بين كلمتين من القرءان. قال الله تعالي: لكيلا تأسوا علي مافاتكم ولاتفرحوا بما آتاكم ومَنْ لم يأس علي الماضي و لم يفرح بالآتي، فقد أخذ الزهد بطرفيه))؛ زهد، در دو جمله از قرآن خلاصه شده: ((متأسف نشويد بر آن چه از شما فوت مي‏شود)) و ((شاد نگرديد به آن چه به شما مي‏دهند)). هر كس بر گذشته اندوه نخورد و براي آينده و آن چه به دست مي‏آورد، خوش حال نگردد، بر هر دو جانبِ زهد دست يافته است. (نهج البلاغه، ترجمه‏ي محمّد دشتي، قصار الحكم 439).

18) توبه: 38 (( فما متاع الحياة الدنيا في الآخره إلاّ قليلاً )).

19) مفاتيح الجنان، زيارت عاشورا.

20) توبه: 111.

21) بحارالأنوار، ج 52، ص 122.

22) الرعد: 19. كساني كه به عهد و پيمان با خدا، وفا دارند و تعهّدات شان را نقض نمي‏كنند.

در اين باره، روايات فراواني وارد شده است. از امام صادق‏عليه السلام روايت شده: ((نحن ذمّة اللهِ وعهدُ اللهِ فَمَنْ وَفي‏ بعهدنا فقد وَفي‏ بعهد الله و مَنْ حَفَرَها فقد حفر ذمّة الله و عهده))؛ ما، پيمان و عهد خدا هستيم. هر كس به عهد ما وفا كند، عهد و پيمان با خدا را به جا آورده و هر كس عهدو پيمان با ما را نقض كند، عهد و پيمان با خدا را شكسته و نقض كرده است. (مكيال المكارم، ج 1، ص 395)

23) مفاتيح الجنان، زيارت دوم حضرت صاحب الامر: ((پس بذل مي‏كنم خانواده‏ام و ثروت‏ام و خودم و آن چه را پروردگارم عطا كرده است... و آن، عهد من است و ميثاق‏ام نزد تو. چرا كه تو، نظام ديني و پيشواي متقيّان هستي...)).

24) النحل: 96.

25) صحيح مسلم، ج 3، ح 1478: ((هر كس بميرد در حالي كه نسبت به امام مسلمانان، بيعتي برگردن او نباشد، به مرگ جاهلي مرده است)).

26) الاختصاص، مفيد، ص 72 - 73.

27) الغيبة، نعماني؛ بحارالانوار، ج 52، ص 135.

28) احتجاج، طبرسي، ج 2، ص 497.

29) عن الرضاعليه السلام: ((الإمام الأنيس الرفيق والوالد الشفيق)). (كافي، ج 1، ص 200، باب نادر في فضل الإمام، ح 1).

30) بحارالأنوار، ج 2، ص 122.

31) يوسف: 88.

32) مائده: 35.

33) بحارالأنوار، ج 91، ص 27.

34) نحن الوسيلة إلي الله)). (مكيال المكارم، ج 1، ص 352 - 353)

35) واژه‏ي ((النجم)) در آيه‏ي (( وبالنجم هم يهتدون )) به ائمه‏عليهم السلام تفسير شده است.

36) و في دعاء الندبه: ((وجعلتهم الذرايع إليك والوسيلة إلي رضوانك.)). (مكيال المكارم، ج 1، ص 352 - 353)

37) و في دعاء سيد الساجدين في يوم عرفه: ((وجعلتهم الوسيله إليك والمسلك إلي جنتك)).

38) تو مي‏آيي، علي صفايي حايري، ص 23.

39) ليثيروا لهم دفائن العقول)). (نهج البلاغه، خ 1).

40) اعراف: 157 (( يضع عنهم إصرهم والاغلال التي كانت عليهم )) پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: ((... بالمهديّ... يخرج ذلّ الرق من أعناقكم...))؛ (بحارالانوار، ج 51، ص 57)... به دست مهدي‏عليه السلام بندهاي بردگي از گردن همه‏ي شما گشوده مي‏گردد... .

41) شرّقوا أوْ غرّبها (يا در تعبير ديگر: فليشرق الحكم ولينرب) أمّا - والله! - لايصيب العلم إلاّ من أهل البيت. (كافي، ج 2، ص 252).

42) عن أبي عبدالله‏عليه السلام، قال: عَبَّدَالله حِبرٌ من أحبار بني اسرائيل، حتّي صار مثل الخلال. فأوحي الله عزّوجلّ إلي نبيِّ زمانه: ((قل له: و عزّتي و جلالي و جبروتي! لو أنّك عبدتَني حتّي تذوبَ الألية في القدر ما قبلتُ منك حتّي تأتيني من الباب الذي أمرتك)). (بحارالأنوار، ج 27، ص 176).

43) مفضل بن عمر گويد: از امام صادق‏عليه السلام شنيدم كه مي‏فرمود: ((ميداني پيراهن يوسف‏عليه السلام چه بود؟)). گفتم: ((نه.)). فرمود: ((چون براي ابراهيم‏عليه السلام آتش افروختند، جبرئيل، براي او پيراهني آورد و به تن او كرد كه گرما و سرما به او آسيب نرساند و چون زمان وفات او فرا رسيد، آن را در جلد دعايي نهاد و بر اسحاق آويخت و او، به يعقوب آويخت و چون كه يوسف متولّد شد آن را به وي آويخت و در بازويش بست، تا كارش به آن جا كه بايد كشيد و چون يوسف آن را در مصر از ميان جلد دعا در آورد، يعقوب‏عليه السلام بويش را استشمام كرد. و اين است گفتار خدا كه از او حكايت كرده است كه ((من، بوي يوسف را استشمام مي‏كنم اگر مرا به خطا نسبت ندهيد؟)) و آن، همان پيراهني است كه از بهشت فرود آمده است.)). عرض كردم: ((قربان تو بروم! اين پيراهن به دست چه كسي رسيد؟)). فرمود: ((به دست اهل آن است و آن، همراه قائم ما است وقتي ظهور مي‏كند.)). سپس فرمود: ((هر پيغمبري كه دانش يا چيز ديگري ارث برده است، همه‏ي آن‏ها به محمدصلي الله عليه وآله وسلم رسيده است.)). (كمال الدين، ج 2، باب 62، حديث 29).

44) چون در بخش ((ابعاد انتظار)) در اين مورد بحث شد، طرح مجدّد آن، ضرورتي ندارد.

45) ميزان الحكمة، ج 2، ص 568.

46) كافي، ج 6، ص 535، روايت 1.

47) از دين امامان است پرهيزكاري... و انتظار فرج با صبر و شكيبايي)). (بحارالانوار، ج 5، ص 122)

48) دانشمندان، تمدن صنعتي فعلي را، حاصل جنگ‏هاي جهاني اول و دوم مي‏دانند.

49) بي ستون را عشق كند و شهرت اش فرهاد برد.

50) بحارالانوار، ج 51، ص 133.

51) كافي، ج 2، ص 91، ح 12.

52) منافقون: 8.

53) مكيال المكارم، ج 2، صص 411 - 426.

54) بحارالانوار، ج 52، ص 143. قال رسول الله‏صلي الله عليه وآله وسلم ((طوبي للصابرين في غيبته... أولائك وصفهم الله في كتابه فقال ((والّذين يؤمنون بالغيب))، و قال: ((أولائك حزب الله ألا انّ حزب الله هم المفحون.)).

55) حديد: 20 اعلموا انّما الحياة الدنيا لعب و لهو و زينة و تفاخر بينكم.

56) ميزان الحكمة، ج 3، ص 417 - 418. در روايت از ذكر به قوت روح و كليد و حيات قلب و نور و شفاي دل تعبير شده است.

57) كتاب من لايحضره الفقيه، ج 4، ص 358.

58) كافي، ج 2، ص 163، ح 1 و ص 164، ح 5.

59) الغيبة نعماني، ص 291، ح 16، بحارالانوار، ج 52، ص 140، ح 50.

60) احتجاج، طبرسي، ج 2، ص 322.

61) همان.

62) كافي، ج 8، ص 234.

63) مفاتيح الجنان، دعاي امام زمان(عج).

64) مفاتيح الجنان، تعقيبات بعد از نماز در ماه مبارك رمضان.

65) داستان جالبي در مورد بزرگاني كه طالب ديدار حضرت بودند، امّا تعلّق‏هاي آنان، سبب جدايي از امام موعود شد. (ر.ك: انتظار و انسان معاصر، عزيزالله حيدري، ص 71 - 73).

66) يونس: 7، (( إنّ الّذين لايرجون لقاءنا رضوا بالحياة الدنيا واطمأنّوا بها )).

67) بحارالانوار، ج 42، ص 126. قال ابوعبداللّه‏عليه السلام: ((مَنْ مات منكم و هو منتظر لهذا الأمر كمَنْ هو مع القائم في فسطاطه...))؛ اگر كسي از شما بميرد در حالي كه منتظر حكومت امام زمان(عج) بوده، همانند كسي است كه با امام قائم(عج) در خيمه‏اش بوده است... .

68) شرح نهج البلاغه، ابن ابي الحديد، ج 9،

ص 158.

69) مفاتيح الجنان، زيارتنامه‏ي حضرت ابوالفضل: ((أشهد أنَّكَ مضيتَ علي بصيرةٍ من أمرك...)).

70) كمال الدين، ص 330.

71) بحارالأنوار، ج 52، ص 122.

72) پيامبر اكرم‏صلي الله عليه وآله وسلم فرمود: ((اي علي! بدان كه شگفت‏ترين مردم در ايمان و بزرگ‏ترين آنان در يقين، گروهي هستند در آخر الزمان كه پيامبر را نديده‏اند و از امام خود دور هستند.)). (من لايحضره الفقيه، ج 4، ص 366؛ وسائل الشيعه، ج 18، ص 65)

73) طالبين، مي‏توانند براي استفاده از نمونه‏هاي ديگر به كتاب تو مي‏آيي، علي صفايي حايري، ص 28 مراجعه كنند.

74) كافي، ج 8، ص 362.

75) الغيبة نعماني، ص 284، ح 6.

76) هود: 81.

77) مفاتيح الجنان، دعاي عهد.

78) اسراء: 81.

79) و ما أقرب اليوم من تباشير غدٍ)) (نهج البلاغه، خ 150).

80) كمال الدين، ص 653.

81) جامع السعادات، ج 3، ص 130.

82) كمال الدين، ص 485، الغيبة، شيخ طوسي، ص 292 و 293.

83) بحارالأنوار، ج 52 ، ص 24؛ كمال الدين، ص 384.

84) مصباح المتهجّد، ص 368، ح 108؛ بحارالأنوار، ج 86 ، ص 77، ح 11.

85) مكيال المكارم، ج 1، ص 393.

86) الغيبة، نعماني، ص 13: ((هر كس بخواهد عصاره‏ي خلقت، بهترين خلائق از آدم و شعيث تا نوح و فرزندش سام و ابراهيم و اسماعيل تا موسي و يوشع و عيسي و شمعون تا محمدصلي الله عليه وآله وسلم و علي‏عليه السلام تا حسن و حسين‏عليهما السلام و تا ائمه‏ي اطهارعليهم السلام همه و همه را ببيند، اين همه در يك نفر جمع شده است و آن، وجود مبارك مهدي ((عج)) است)).

87) بحارالانوار، ج 52، ص 131: عن تفسير العياشي، عن الفضل بن أبي قره. قال: سمعتُ أبا عبدالله‏عليه السلام يقول: ((أوحي الله إلي إبراهيم أنّه سيولد لك. فقال لسارة. فقالت: ((أ ألدُ و أنا عجوز)). فأوحي الله إليه أنّها ستلد و يعذّب أولادها أربعمئة سنَةَ. ((فلمّا طال علي بني اسرائيل العذابَ، ضجّوا وَبَكَوا اِلي الله أربعين صباحاً، فأوحي الله الي موسي و هارون يخلّصهم من فرعون فخطّ عنهم سبعين و مئة سنة.)). قال: فقال أبوعبدالله‏عليه السلام: ((هكذا أنتم لوفعلتم، لَفَرج اللّه عنّا. فأمّا إذا لم تكونوا، فإنَّ الاَمر ينتهي إلي منتهاه.)).